

در اهل ایران و این سما برای نویسنده در عالم سادات با طرف
 ثانی باشد و اگر طرف ثانی بزرگ باشد و این کس خرد باشد که خود را
 کمترین و کمترین و اقل العباد و احقر العباد و اضعف العباد و فروغی
 و عقیدت شعار و خصوصیت آکن و صداقت زندگین و ارادت
 کبیر و غلام و راسخ الاعتقاد و منبک و اثنی الانقیاد و مورضعیف
 و ذرّه بی مقدار و خاک رس و کسرا یا خلوص و مرید و این بی قدر و این
 کم و قار و این سبت مرتبه و این بی رتبه و این بهیچ میز و این
 بهیچ کاره و این بی لیاقت و این نالایق و این سعادت طلب و این
 بهیچ مدان و این از همه بدتر و این روح خلیق و این تنگ بنی آدم و این
 تنگ آباد و اشم روسیاه و این خاک بر سر بنویسد لفظ این بهیچ بنویسد
 و این بهیچ کاره و مرید و اشم روسیاه و این تنگ بنی آدم و این تنگ آباد

این زن ترا مده ام هر چند دل می دهم و قسمهای غلام طاعتی خودم
که جای اندیشه نیست دست از سر و سینه زدن بر منی دار و خدا
بیامرز مرزا صادق ملتانی از ما در زن عنایت الهی بسیار را می نویسد
گفته است که این زن ضعیلی عقیقه و نیک نهاد است سوای پرورش
و مراعات احوال سپرد دختر و داماد با هیچ چیز سروکار ندارد
و درین شری تکلف خود را باید که بنده و مخلص نیازمند و داعی
اشتم و داعی اشتم و داعی و راقم اشتم و راقم اشتم و راقم اشتم و داعی
راقم و راقم سطور و این بی سرو پا و راقم الحروف و محرر سطور و محرر داعی
و محرر اشتم و محرر اشتم و داعی محرر و اشتم محرر و خواه و خیر طلب و خیر خواه
و اخلاص کیش نبوسد بنده و مخلص نیازمند و خیر خواه و خواه و خیر طلب
و راقم حروف و محب در هندوستان رواج دارد و باقی مرید در

تملطف نام عطف و ششامه یا مشکین ختامه و اگر از طرف این
 کس باشد بیان نام خصوصیت طراز یا ذریع و اخلاص نشان
 یا قید صداقت عنوان یا محرره آتم داعی یا خلاصه کورسواد خودم
 یا سطورا میزور یا خلاص نشان و محرره آتم داعی و خلاصه کور
 سواد خودم در هندوستان رواج ندارد و اگر برای خود باشد چنین
 باید نوشت خط مسرت نمط مکتوب سعادت عنوان رقیبه سعادت
 شمیم نوشت اهل بیت سرشته یا از جهندی طراز و برای بزرگ
 چنین بخسند والا نام کرامت ششامه یا مشکین ختامه یا والد تمیق
 مکرهت عنوان یا عالی صحیفه عنایت مستحون یا جایون مفاوضه ^{فت}
 طراز یا مراد عظمی مناعت مضمون برای رسیدن خط طراز ^{شخص}
 هر گویا که بیان وصول کردید یا رنگ وصول ریخت یا طراز

این از همه بدتر و این روح خلد بیق و این سعادت طلب در هندوستان
در هندوستان این همه روح ندارد و اگر مخاطب از حرفان بایستد
و نویسنده از بزرگان خود را چنین بنویسد من و این مشتاق
دیدار و این ترقی خواه بنما با این ترقی خواه آن جانور و سلامت
طالب آن نور چشم و مجبور دیدار طلب و این نیازمند درگاه الهی و این
اضعف عباد الله و همچنین این احوال عباد الله و این اقل عباد الله و خط
اگر از شخص هر شایسته اسمای آن چنین مقرر است اگر از آن طرف
باید نیمی از نیمی و نیمی تا نصف عنوان و در شوق عطف نظر از و محیفه
شرف عنایت سخن و صحبت عنایت عنوان و مکاتبت مسرت مقرر
و معاوضت محبت معاوضه یا عطف عنوان و ملاطفه رارقیه
مسرت شمیر یا مرقوم دل از غم پرواز یا نوشته عنایت سرشته

یا تعلق نامه

ورود و عید یا بارقه نزول بر افروختن یا استغناء نزول افکند بر
 دریافت مطالب خط همسری جمع مطالب مرقوم نشین شد
 یا حاشیه نشین خاطر نیاز و خایر کردید یا بمطالعه معاوی ان مرت
 دل نیاز منزل حاصل گشت یا از دریافت مطالبی آن فرست
 تازه و با محبت بی اندازه پراهن خاطر محبت و خایر کردید یا بمطالعه
 محوره صورت زانی این انکشاف کردید یا صورت خایر حاصل
 مندرجه از نقاب مستوری نمایان کردید یا کیفیت آن موضوع
 پیوست یا موضوع انجامید یا بر حقیقت آن اطلاع کلی دست داد
 یا بر آنچه مرقوم قلم تطهر رقم بود مطلع عدم یا توقف یا فتم یا از
 اول تا آخر یا استقامت یا استقامت طلبید یا رسیدیم یا خفا یا عرف عرف
 مدعا را یا فتم برای خود مفظور مرقوم بنقوشن صفح خاطر شد و فتم

استین و صول شد یا چهره و صول برافروخت یا کل دستار و صول
کشت یا از برقع خفا جلوه کردی کرده یا سر و چشم صول کردید
نام طرز بطراز رسید نباشد باطل و صول نواخت یا علم
و صول برافروخت یا حال خساره و صول گشت یا شانه کهن
طرز و صول کرد برای خورد رسید یا و صول یافت یا سرور افزای
سینه کردید یا روشن و دیده سلطان افزور و دست اشنای
آین بی سرو پا شد برای بزرگ عزور و آرزای داشت یا
شرف و درخشید یا ندرو و صدور ترقی نمود یا پیرایه ورود
زیب پذیر گشت یا بجایه صدور متحلی کردید یا بمنقطع مرآت
ورود گشت یا نقش پذیر بود صدور شد یا بود کرامت
امود تلقی پذیرفت با هم غول صدور و در و گشاید و گشاید

یا ستم زده کلک که بر یا عطفوت سک واسطه العقد و ضوح
 کردید و لفظ ملازمان و خدام و صاحب و جناب و مخدوم برای
 مخاطب هم سراندر اهل زبان و آن کرم فرما و آن شرفی و آن سر
 بالطف کس را با اشتقاق و آن معین عطفوت و آن معین رافت
 و آن منبیل عنایت و آن متبع تالطف مشترک در هندوستان
 و ایران و برای بزرگ لفظ قبده و جناب و ملازمان و ملازمان ^{عالی}
 و خدام و خدام عالی و قبده بنده و جناب بسام و بزرگان و سامی
 ملازمان از در ز اهل زبان با شد و آن قبده و انجناب و آن حضرت ^{مخدوم}
 سنیقه هندیان اما صحیح بود و برای خردان جان عمر و آن عزیز تر از جان و
 آن سعادت نشان و آن اقبال اناری و در جمند و آن نجسته کردار
 و آن فرضنده شکار و آن اهلیت و ثار لفظ جان عمر برای اهل

از وقایق آن باقی ماند هیچ مطلبی نمانده نگذاشته مگر مطلبی نبود
که خواننده نشود هر چه در ضمیر تحریر بود همه جا کزین خاطر گشت
چه مقاصد عظمی که بر قافله اندازند بر ضمیر نگردد و آنچه گشت کلماتی دریافت آن بر

کسیر و قدر شناسی بفقرا تشنگی هر کسیر یا عبارات دل از غم
پر از کس حال خاطر مشتاق گشت از لفظ چه مقاصد عظمی تا لفظ

مشتاق گشت اندر ز اهل زبان باشد برای نبرد کلامی و صلیح

فیض منابع بود واضح و لایح کردید یا تراوش نبرد پیوسته اقدام تکلف

در تمام صفو پیری ضمیر ارادت بجز گشت یا چکیده انا مل عنایت

شامل ابرو بخش ذهن این هیچ بدان شد یا مرقعات خاطر فیض

شما صد مسئله پیری کلوی فکر من کردید یا اخلص تحریرات بیان

در شد و بنیان نگهت من نام قوت او را کم شد یا بارش باخته یا رختی

یا در غم زنده

یا بفکم الدبر بابت السینه یا زانو بلفوی مرست و کامرانی باشند
 یا شبها بکام دل دروغی کرده باشند همین فقره اخیر از اهل
 زبان باشد و درین ایام و درین اشیاء و درین نزدیکی و درین عصر
 و درین روزهای بجای درین وقت باشد و درین روزها و درین عرض مدت
 یا درین طرف ایام یا طرف مدت بهمین معنی استیوه صاحب زبان
 بود برای رفتن هر از وقتیکه تشریف تشریف بقیض آباد از زانی داشته
 یا رونق افزای فیض آباد از تشریف فرمای فیض آباد شده اند یا
 بقیض آباد تشریف برده اند یا بقیض آباد قدم رنج فرموده اند
 یا تشریف بخش فیض آباد اند برای رفتن بزرگ از وقتیکه قدم
 بیمنت از هم خرام سعادت افزای فیض آباد گشته یا بیکت منقسم
 هدایت توام که فیض آباد را سعید درین فرموده اند ما عیان

ایران بود و برای شخص مذکور الاسم بفظ معظم الیه و معنی الیه و معنی الیه
و مشار الیه و منعم الیه و مکرم الیه و ممدوح و موصوف و مرقوم و مذکور و مدبر
و سابق الذکر و صدر و مصدر الذکر و ضمیر و رود کس جا و در جمع هم
و در زن مفرد بود و در تشبیه جا و در جمع من و عامه برای بزرگ
نزد خدا العلی و سبحانه ظلالکم العالی و لازالت ظلال عنایتیه مهروده با
لازال غمام کرامتیه متقاطر یا لازالت شمس الطافه طالقیا اقطار
رافیه و عطفیه مضیبه ساطعه و برای مساوی سلامت
و برای خرد طول الیه عمر سلیم الیه القیوم القدر و زا و انه قدک
و استعجاب الیه تعالی و حجاب الیه تعالی و ادبک الیه تعالی و حفظکم الیه
ربکم و اغاز معین الیه ایا و نصرکم الیه نصر و شرفکم الیه بالعلوم و
اصعدک علی معارج الاقبال و اصلکم الیه بیجات الالهیا

سامی صحیفه و نگاه مخلصان باقی جان عبودیت برای مساوی
 بود و از رسیدن نویدی از این عمر یا کتابی از این سعادت
 نشان در هم باقی عبارت اول بدستور برای خرد و مرقب
 و مترصد و رجاء و توقع و امید و مامول نویسد و با طهر و خلوص
 و حاصل کلام و قصه مختصر و القه و مختصر و یا مختصر و مؤخر و سخن
 کوتاه و زبده تقاریر و لب تحریر یا هم نعم البهیل هم باشند در
 القاب برای شخصی مساوی صاحب دار مقام مقبول جناب
 مفصل منعم منهل عطوفت و احسان منبع الطاف
 نمایان منهل عواطف شایان مخزن محاسن بی پایان مبدن
 اخلاق زیاده از بیان مخدوم مکرم و برگزیده عالم مرزا
 صاحب تحقیق مخلصان و نور دوستان کرمفای نیازمندان

توجه نسبت فیض آباد معطوف فرموده اند یا منعطف فرموده اند
یا انصراف چلو ملازمان و الا بصوب فیض آباد بعمل آمده
یا نهضت رایات ظفرایات بفیض آباد اتفاق افتاد و یا با آنها هم
با لوری عالی فیض آباد را مشرف فرموده اند برای رفتن خود از
وقت غیوبت تا این زمان از وقتیکه انطرف رفته اند یا از وقتیکه
ویدینها موقوف علی منازل کشت یا قطع منازل بعمل کرده اند
یا جاوه پیمای فیض آباد شده اند یا روانه انطرف شده اند یا شما
را موقوف بخدا نموده ایم یا قدم بر راه گذاشته اند یا سفر کزین شده
شکوه و مالش رسیدن خط از بزرگ مدت است که از عدم در و دروازه
صحیفه در نگاه ارادت کیشان روزی نیست که تیره تر از شب
دیگر نباشد و شب نیست که کم از روز قیامت با بشود از عدم حمل

اولی بود و دوم برای مرشد و هر دو برای بیستم مناسب بود
 برای مرشد نیز سوم و چهارم برای آقا و مرشد و پیدایند زیبا
 باشد و پنجم برای مرشد مناسب تر باشد برای بیستم مضایقه
 ندارد و ششم برای استاد مستحسن بود و برای مرشد نیز بیستم
 نوشتن خواب است اما پدر یک استاد و یا مرشد این کس باشد
 تر از دیگران باین القاب بود و هفتم برایشناست که در حق او
 باشد یا عمی یا خالی که هم حسن بود و هشتم عند الضرور برای بیستم
 استاد و مرشد و پسندیده بود و حالیکه اختصار هر کور خاطر
 باشد و همچنین نهم و دهم و عم و حال بزرگ هم حکم پید و درند
 مگر لفظ عم و صاب یا خالو صاب اول ما در داخل نمایندگی
 در هندوستان خالو به معنی شوهر خاله شهرت دارد و لفظ

منتخب مجموعہ افاق نجستہ باطن مہذب الاصلاح ازین
فقرا کہ مذکور شد و وقفہ کافی است و اختیار بیت محرر
القاب برای بزرگ قبہ و کعبہ و وہمان و ام ظلم قبہ قبہ
پرستان و کعبہ ارباب ایتقان لسطاہ و بعضی خباکیانی
و کعبہ آمال و امانی می رسانند بزرگ عرض حاشیہ بوسان
بساط ارشاد و مناظر حضرت قبہ گاہی می رسانند
زیب بسند ارشاد و قبہ ارباب صدق و سدا و جعلی الہ مراد
جناب ارشاد پناہی و حضرت افادت و شکاہی و است
بر کاتہم قبہ بندہ سلامت قبہ دارین سلامت قبہ کوئین
برای پیر و جد و خال و اعم و اسناد و بعضی اشنایان ہم کہ قابل
ادب با باشند ہمین اقبابها کافی نہ القاب اول برای پیر

و در تنه خمیر نذکر و مونت یکسان بود و در جمع که برای تقسیم
 هم از نذق فرود است مثل مدظلمین برای نسا و مدظلمین برای
 رجال برای برادر بزرگ و هر که کوچک هم شیر ک بزرگ
 و شیر خود و خا و عمر هر که کوچک برادر صاحب قبه
 خدایگان سلامت منهل عنایت بیکران جناب برادر صاحب
 قبه تکبیر گاه خود ان سوسه است یا بعضی جناب برادر صاحب
 خدایگان منبع عطوفت های نمایان می رسد یا قبه و کعبه من
 یا قبه من و برای هر برادر صاحب کما با لطف و احسان معون
 اشتقاق بیکران سلامت و هر عبارت از برادر منی که
 قائم بود یا یک سال بزرگ باشد و اگر اعیان نبود و ماه و ماه
 هم خردی و بزرگی متصور است برای کوچک برادر جان عم کار

خالو بابر نوشت نہ لفظ مامون کہ شہری است ہین القاب کفایت
می کند و اگر ضرورت سلام نویسی افتد چنین بنویسند بعالی
جناب قبدہ و کعبہ و وجہان یعنی برادر بزرگ والدہ ماجدہ
مکرر معظمہ عرض بندگی قبول بار القاب عموقبدہ قبدہ
پرستان عموصاحب خدا یگان مدظلہ العالی یا عموصاحب
قبدہ و کعبہ ہین برای والدہ و عمہ و خاندان عموی صاحب
ہین القاب آقا و اگر عرضی بنویسند بعض عمر صاحبہ و یا والدہ صاحبہ
یا خاندان صاحبہ خدا یگانی باقی ہر چه برہین ہینفراید یا ہین قدر است
وزن عمورا والدہ بنویسند شمال والدہ صاحبہ ماجدہ معظمہ یعنی
مردم خانہ عموصاحب خدا یگان مدظلہ العالی و در خطاب نشان
ملاحظہ ضمیر ضروری است مثل مدظلہ و رشک و تحفظ ہا و در اینست
و تتر

باشد ازین فقره و فقره برای تحریر کافی است آدم وقت
 تحریر مختار کار خود است و این از برای برادری است که بسیار
 کوچک باشد چه که همین القاب برای فرزندم نوشته
 می شود برای برادر کوچک که هم باشد برادر صاحب شفیق
 و نواز برادران یا برادر صاحب مهربان برادران یا برادر صاحب
 بسیار مهربان یا برادر مهربان آرام دل و جان القاب همیشه
 برگ القاب مادر است الا اینکه بجای والده لفظ همیشه
 صاحب شفیق مکرر بنویسد و اگر کوچک و مهربان باشد همیشه شفیق
 بسیار مهربان یا غمخوار برادران و اگر کوچک تر باشد القاب
 و خمر برای او مناسب بود جان عمر سعادت سر طریقه عفت پیرایه
 باقی آنهایی که سابق در القاب فرزند و برادر مرقوم شده

اقبال نشان سعادت تو امان سرمایه سعادت و در خمندی جان
بسم خسته نژادی آرام جان معصوم سینه راحت روح اسالین
روان لوز البصر قره العین مرومک ویدک شرافت غره ناضیه
سعادت عزیز تر از جان دل اهدیت و جگر قابلیت محرم
و پراغ بهروزی شریف انساب و فرخنده کسب از دست
اعزاز شجره حیات جاودانی ثمر چین امال و امانی باشند یا از
ماید عنایت ربانی ز لرزهای مسرت و کامرانی باشند یا در
حرارت حارس حقیقی باشند یا در سایه عنایت ازلی محفوظ باشند
یا از جمیع بدیبات مصیون در صلوات آسمان مأمون باشند
باقی و عایه برای جمیع مراتب سابق رقم زیاده کردیم تا این قسم
و عایه موافق طبع هنریان باشد و عرفت باد و عایه زیاده اند

دارد و القاب موافق عمر است و هم چنین خواهر زن حکم خواهد بود

مجرد دارد و القاب بقدر سن و کوه هر خواهر نیز برادر است

و القاب موافق عمر دارد و القاب برای افاغان است که در

عرضه یا کرده اند و برای پادشاه و شاه زاده از طرف امر

عرض داشت نوشته می شود شمال عرضه داشته است

نبروه عرض شاه عالم پادشاه عازی ^{شما} عرض

فدوی جان نثار زمین خدمت بلب ادب بوسیده و خاک

عبه علیه را به چهره مالیده بموقف عرض بار یافتگان درگاه

سروبی سجده گاه حضرت نخل سبحانی خلیفه الرحمانی می رساند

از طرف پادشاه برای پادشاه بعد حمد و دادار جان اوین

و لغت جناب سید المرسلین مشهور ضمیر صفوت خیر

و پدر زن و مادر زن اگر از هر سران و کتفا باشند بجای پدر
و مادر اندر القاب ایشان القاب والدین بود و اگر از قسم
یعنی از زمره اول باشند آن وقت هر چه مناسب افتد باید
نوشت و اگر عم و خاله و زن عم و زن خال بر رک ترازد حکم مادر
دارند و اگر هم زن و اقارب مساوات با خواهر کلانی دارند
که بسیارگ نباشد الا اینکه بجای لفظ هم شیر صاحب عم صاحب
و خاله صاحب و مرد عم خانه عم صاحب قبده یا رونق خانه حال
والا جناب و اگر بسیار کوچک باشند عمر شریفه من و خاله
غزیه من و مرد عم خانه عموی مهربان یا رونق خانه حال مهربان
و برای خال عم و شوهر عم اگر بسیار کوچک باشند برادر
شقیق باید نوشت یا برادر بسیار مهربان و برادر زن حکیم برادر

حلیل القدر اعتقاد دوستان عالیجاه رفیع جای گناه شهادت
 و عالی مرتبت رفعت و ایالت منزلت حسنعلی خان بهادر
 محفوظ باشند یا رفعت نشان خصوصیت عنوان اسمی القدر
 رفیع المرتبت عزیز القدر و جیه الله خان بهادر سمارت و ایالت
 مرتبت شوکت و صدادت منزلت کرامت قدر سید فضل خان
 بهادر القاب اول و اخرا از القاب میانگی در مرتبه زیاده است
 و برای مدد نامی که می نغم مرتبه عالی داشته باشند ^{سنان} مهربان دو
 و از طرف وزیر برای هفت هزار بیان برادر مهربان نوشته شود
 و از امر برای جماعه دران و تعلقه دران و عمال کم قدر شجاعت
 شکار تهور و ثار اوی بیک محفوظ باشند و اگر تعلقه و در ^{باله} رهند
 و ریاست شکار امانت و پانیت و ثار لاله پنجاب را می محفوظ

برازنده و ساده سلطنت و شورش است و زینبده نسری
ظلمت و فرمان رعای شایسته در یک جهان پناهی سزاوار
خطاب پشاه پشاهی و رة التاج ایهت و شکر باری با قوت
اکامیل مملکت و تاجداری و ارث نیکین دولت صاحب ملک
و ملت الخاقان ابن الخاقان شاه جم جاهد حضرت زمان
شاه خلدانه ملکه و سلطان و افاض علی البیبر بره و حسنه
گردانیده می رسد القاب برای نوکرانچه معمول است قدیم
الخصت قادرش عافیت بوده در بنامند معتدی صید
علی معلوم نمایند و اگر غلام است بر خورد حسن قلی هم مضایقه
نوار و غری لاکه کوری لعل عزت و محبت مرز و مغان
نیک عافیت باشند القاب از طرف امرا برای نوکران

فدوی حاصل الحاصل جان نثار با اخلاص فدا فی مراسم شامانه
 امیر و اربوبه بدانند چیزی دیگر سوای اتفاق است که انرا ادا بگویند
 و این با اتفاق ملذمان معمول شبیهت و در اتفاق بزرگ
 از طرف خود و اتفاق از جانب بزرگ هم در وقت اختصار
 ترک نمایند و همچنین در دو هر یک این اکثر به تخریب می آرند
 برای هر بعد زوی حصول ملاقات تحت ایات
 که بیان آن طوی دایر و کنز در شرح خدمت میدهد
 و یکریعتنای خدمت سرا با منفعت که از شرح آن
 زیانها کوتاه و قلمها از تخریب آن بصد تقصیر عدد در ضلوه
 مرفوع رای قمر اعتدلی ملذمان می گردانند و یکریعت شرح
 اعزونی اشقیاق در یافت فیض صاحبیت و محابست

باشند از طرف پادشاه برای وزیر و دیگر امارکن السلطنت
القاهره و عضدوله الباهره سیف سلول بازوی شاهنشاهی
مع حصول موکد دشمن گاهی قوه مخصوصان درگاه زبده
فدویان دانش و شگناه محرم سرار باطن قدس موطن
خواقین قدر قدرت مطمح انظار عنایت بیفایت سلطنت
ذلک شوکت اعظم الامراء و اشرف الوزراء بعنایت خروام
و مرام خدیوانه بهایی و مفتخر بوده بدانند و اگر برای وزیر
منظور نباشد لفظ اشرف الوزراء نباید آورد و این القاب
سوائی وزیر برای کسیست که هر وزیر باشد و الا برای
دیگران همین قدر کفایت نمی کنند و عواطف شاهانه و
مطمح الطاف خروانه لایق العنایت و المرحمت

دل از غم پر دازد لیا س فقرات رنگ در دل را فضع سمع حصار
 مجلس سامی می نماید و بگرد جهان جهان تماشا و عالم عالم آرزو که
 لیاالی و لیاام عمر خضر و لیااس از عهد کاشمار یک از هزاران بیرون
 نمی تواند آید عرض می دهد دیگر عدا و خون دل و حکم که از تیرگی سخت
 بسیار می زند در مجرک دیده ریخته سطر می چند از قصه غصه
 خود بر صفحه چهره بقلم نوک مرگان می نگارد و دیگر خامه بریده زبان را
 که زبانی ندارد چه یار که با وصف بی زبانی ندارد چه یار که با وصف
 بی زبانی در اظهار اشتیاق مافی الضمیر مخلص زبان درازی نماید
 لهذا بودی مدعا عطف عنان نماید و بگرد هزاران هزار
 تماشا و کونا کون مدعا که کور و شسته هیچ تقریری و یا سیمین شش
 هیچ گونه خردی نمی تواند شد عا شسته تین خاطر با لطف مظاهر